

آینده علوم انسانی در ایران

دکتر علی پایا*

چکیده

در مقاله حاضر، پس از اشاره کوتاهی به اهمیت مطالعات آینده‌اندیشانه و چگونگی انجام این مطالعات و میزان اعتبار نتایج آنها، به این پرسش پرداخته می‌شود که راز اهمیت علوم انسانی در مقایسه با علوم دیگر در چیست؟ بر مبنای پاسخی که برای این پرسش اساسی ارائه گردیده، برخی آموزه‌ها در خصوص زمینه‌سازی برای ایجاد صورت مطلوبی از علوم انسانی پیشنهاد شده است.

واژه‌های کلیدی: علوم انسانی، آینده‌اندیشی، جامعه هم‌آغوش با خطر، تکنولوژی، جنبه‌های بیرونی و درونی علم.

درآمد

در قرن بیستم که به تازگی آن را پشت‌سر گذارده‌ایم و هنوز از هر حیث به شدت و امدار تحولاتی هستیم که در آن به وقوع پیوست، تحولاتی خواه از سنخ امور معرفتی و خواه غیر آن، می‌توان به نمونه‌هایی برخورد کرد که دایره تأثیر یک رویداد یا پدیدار از تراز متعارف به مراتب فراتر رفته و عرصه‌های وسیعی را دربرگرفته است. یکی از نمونه‌های مثال‌زدنی در این زمینه، کتاب پرآوازه، *ساختار انقلاب‌های علمی* نوشته مورخ سرشناس آمریکایی تامس کوهن است که هرچند به نیت ارایه نظریه در قلمرو تاریخ علم تحریر شده بود، اما به زودی دامنه تأثیر آن به بسیاری دیگر از حوزه‌ها در درون و بیرون قلمرو علوم انسانی نیز کشیده شد. از جمله موارد این تأثیرگذاری را می‌توان در فراگیر شدن استفاده از اصطلاح «پارادایم»^۱ مشاهده کرد که از زمانی که کوهن آن را در کتاب خود به کار گرفت، بسیاری دیگر از نویسندگان در حوزه‌های متفاوت آن را اقتباس کردند و درست یا نادرست از آن در بحث‌های خود بهره گرفتند.^۲

شماری از آن دسته از مورخان اندیشه که درباره دیدگاه‌های تأثیرگذار در قرن بیستم به بحث پرداخته‌اند، در توضیح استقبال چشم‌گیر از کتاب تامس کوهن، در کنار دیگر عوامل، بر این نکته نیز انگشت گذارده‌اند که عنوان کتاب کوهن، نقش مهمی در جلب توجه افراد به این اثر داشت. هر سه واژه‌ای که در این عنوان به کار گرفته شده بود، برای مخاطبی که در دهه ۱۹۶۰ با نخستین چاپ این اثر مواجه شده بود، طنین سحرانگیزی داشت. در دهه ۱۹۶۰ نظریه‌های ساختارگرایان فرانسوی نظیر لوی

1. paradigm.

۲. در خصوص شیوه به کارگیری اصطلاح پارادایم از سوی تامس کوهن نگاه کنید به مقاله خواندنی خانم دکتر مارگرت ماسترمن (۱۹۷۰). خانم ماسترمن نشان می‌دهد که کوهن اصطلاح کلیدی کتاب خود را به صورت «مشترک لفظی» و به بیست معنای مختلف به کار برده است. تامس کوهن در سال‌های بعد و به اعتبار نقدهایی از همین قبیل، تعبیر خود را از اصطلاح پارادایم دقیق‌تر کرد. اما بسیاری از نویسندگان در حوزه‌های مختلف علوم (به خصوص علوم انسانی و اجتماعی) و نیز شمار زیادی از فعالان اجتماعی و سیاسی بدون توجه به این دقت نظرهای بعدی، اصطلاح خوش طنین پارادایم را در آثار خویش و یا در القای دیدگاه‌های خود به کار گرفته‌اند. نگارنده به خاطر دارد، در سال ۲۰۰۲ و در جریان یک کنفرانس سه روزه در مؤسسه مشهور ویلتن پارک در انگلستان ناگزیر شد، همین نکته را به پروفیسور هانس کونگ متأله مشهور آلمانی متذکر شود. کونگ در گفتاری که در کنفرانس ارایه کرد، اصطلاح پارادایم را با نوعی گشاده‌دستی مفهومی به کار گرفته بود. تذکار نگارنده موجب شد، او به مستمعان توضیح دهد که مقصودش از این اصطلاح دقیقاً چیست و کدام حدود مفهومی را برای آن در نظر دارد. اما بسیاری دیگر از نویسندگان، در کشورهای مختلف، از جمله ایران، بدون توجه به این ظرافت‌های مفهومی از این اصطلاح بهره می‌گیرند.

استروس به عنوان تازه‌ترین نظریه فکری، در اروپا و آمریکا شیفتگان سخنان نو و نظریه‌های تازه را به خود جلب کرد. واژه «ساختار» به این ترتیب، به خودی خود برای ازدیاد اشتیاق خوانندگان کفایت می‌کرد. اما این دهه، در عین حال، دهه خیزش و قیام بسیاری از کشورهای جهان سوم برای رهایی از قید و بند استعمار کلاسیک بود و از این رو، در نظر کثیری از شهروندان در کشورهای مختلف «انقلاب» به منزله امری مقدّس تلقی می‌شد که آزادی، استقلال و کرامت به همراه می‌آورد. اما در همین دهه، به اعتبار پیشرفت‌های بزرگی که به خصوص در عرصه کسب تسلط بر فضا، نصیب دو قدرت بزرگ آن روزگار و به طور عمده، شوروی شده بود، علم نیز از حیثیت و اعتبار والایی برخوردار شده بود. به خصوص که مارکسیست‌ها با کوبیدن بر طبل «علمی بودن مارکسیسم» می‌کوشیدند، با برجسته‌تر کردن اهمیت علم تجربی، اهمیت مکتب خود را نیز بیش‌تر کنند. این ترتیب، تامس کوهن با وقت‌شناسی و انتخاب سه واژه پر قدرت در یک فضای فکری خاص و کنار هم قرار دادن آنها، پرجاذبه بودن عنوان کتاب خود را از همان آغاز تضمین کرد.

اهمیت عنوان بحث

به نظر می‌رسد، عنوانی نظیر «آینده علوم انسانی در ایران» در ظرف و زمینه خاصی که در آن قرار داریم، تا اندازه‌ای واجد ویژگی‌هایی تأثیرگذار و جالب توجه، کم و بیش مشابه عنوان انتخابی مورخ علم آمریکایی است. بحث‌های مربوط به آینده و شناخت آن همواره برای همه ابنا بشر در خور اهمیت بوده و در سال‌های اخیر در کشور ما نیز روی‌آوری به حوزه‌ای که اکنون با عنوان تخصصی آینده‌اندیشی یا آینده‌پژوهی^۱ یاد می‌کنند، گسترش و وسعت چشم‌گیری یافته است.^۲ علوم انسانی نیز از زمان ظهور در مغرب زمین، همواره در کانون توجه اندیشه‌وران قرار داشته‌اند و در کشور ما نیز مدت‌هاست که به اهمیت آنها توجه شده، هرچند در این خصوص که آیا این توجه با شناخت و معرفت نیز همراه بوده یا نه، باید تأمل دقیق‌تری نمود. سرانجام برای ما که

1. futures studies

۲. در خصوص مطالعات آینده‌اندیشی از جمله، بنگرید به: پایا و راغفر ۱۳۸۳ الف و ب، پایا ۱۳۸۵ الف، پایا ۲۰۰۷ الف، ناظمی و قدیری ۱۳۸۵، توسعه فردا ۱۳۸۴.

ایرانی هستیم، هرچه که به ایران ارتباط پیدا کند، خودبه‌خود از اهمیت و وزن برخوردار خواهد شد.

همه عواملی که بیان شد، دست به دست هم داده‌اند و عنوان انتخابی، برای مقاله حاضر را از جاذبه و ثقل خاصی برخوردار کرده‌اند که در عناوین دیگر، کم‌تر می‌توان شبیهی برای آن یافت. البته، اگر تسمیه‌گرا و نومینالیست می‌بودیم، مدعی می‌شدیم که جاذبه و ثقلی که به آن اشاره شد، صرفاً ناشی از آهنگ کلام و طنین واژگان است و به واقعیتی در بیرون دلالت ندارد. اما برای آنان که از منظری واقع‌گرایانه به امور می‌نگرند و آنها را تفسیر می‌کنند - یعنی همان دیدگاهی که متن حاضر بدان پای‌بند است - اهمیتی را که از مشاهده این عنوان در ذهن و ضمیر مخاطبان پدیدار می‌شود، باید در اموری واقعی که در شبکه معنایی - مفهومی این مخاطبان و عرصه تعاملات اجتماعی آنان جایگاه پر اهمیتی دارند، جست‌وجو کرد.

درباره آینده‌اندیشی

بحث‌های آینده‌اندیشانه که به آن اشاره شد، صرف‌نظر از پیشینه تاریخی آنها که با مصادیقی نظیر طالع‌بینی و نجوم و امثال آن همراه بوده، محصول نوعی رویکرد کم و بیش جدید، برای حل مسایل یا دست‌یابی به نوعی دانش و اطلاع در حوزه‌های مختلف است. دانش و اطلاعی که در مجموع به شخص تصویری از تحولات احتمالی در آینده را ارایه دهد. دکارت، زمانی در قرن هفدهم اعلام داشت که «هر آنچه قابل تصور است، امکان‌پذیر است». آینده‌اندیشان در هر حوزه و قلمرویی که به فعالیت و پژوهش سرگرم باشند، می‌کوشند با تصویر کردن شمار هرچه بیش‌تری از آینده‌های ممکن (در حد توانایی ذهنی خود، چرا که آینده‌های ممکن نامتناهی است) زمینه را برای مشخص ساختن آینده‌های محتمل از درون این آینده‌های ممکن، آماده سازند. آنگاه از میان این آینده‌های محتمل، مطلوب‌ترین و نامطلوب‌ترین آینده‌ها شناسایی می‌شود و کوشش می‌شود، برای تحقق دسته نخست و جلوگیری از وقوع دسته دوم، برنامه‌ریزی‌های مناسبی صورت پذیرد.

آینده‌اندیشان برای شناسایی امکانات آینده و غربال کردن آنها و تهیه فهرستی از آینده‌های محتمل و سپس جدا ساختن سناریوهای مطلوب از نامطلوب، از شیوه‌ها و

شگردها و روش‌های متعددی استفاده می‌کنند. اما آنچه که در همه این روش‌ها، کم و بیش مشترک است، تکیه به معرفت ضمنی^۱ دانشوران در قلمرو مورد نظر است که در آن آینده‌اندیشی صورت می‌گیرد. در دو دهه اخیر آینده‌اندیشان در کنار توصیف آینده‌های ممکن و محتمل، به کار تجویز برخی از سناریوها نیز روی آورده‌اند. در رویکرد اخیر، فرض و مدعای اصلی آن است که آینده در زمره امور ساختنی است و بنابراین می‌باید با تهیه نقشه‌های مطلوب، شالوده شکل‌گیری آینده‌های مطلوب را از هم اکنون پی ریخت.

در میان آینده‌اندیشان، کسانی که از بصیرت فلسفی بیش‌تری برخوردارند بر این نکته تأکید می‌ورزند که هر آنچه در عرصه آینده‌اندیشی تحت عنوان توصیف و تجویز آینده‌ها فراهم می‌شود، دارای شأن و منزلتی بیش از حدس و گمانه‌زنی نیست. این حدس‌ها و گمانه‌ها بر مبنای پذیرش برخی مفروضات شکل گرفته‌اند. خود آن مفروضات نیز چنانکه از نامشان بر می‌آید، چیزی بیش از مجموعه‌ای از فرض‌ها نیستند. البته معرفت‌شناسان در قرن بیستم، روشن ساخته‌اند که اساسا همه آن دسته از معلومات و دانش بشری که در حیطه عمومی قابل دسترس برای همگان است و نام معرفت علمی بر آنها اطلاق می‌شود، خواه این معلومات از سنخ یافته‌های علوم فیزیکی باشد، و خواه علوم زیستی و خواه نظام‌های ریاضی، بازهم صرفا حدسی و ظنی است. بنابراین، صرف ظنی و گمانی بودن یک سناریو، موجب بی‌اعتباری آن نیست. این نکته در عین حال، به این معنی نیز نیست که هر حدس، ظن و گمانه‌ای دارای اعتباری است که موفق‌ترین نظریه‌های علمی روز از آن برخوردار شده‌اند. ملاک کسب اعتبار برای حدس‌ها و فرضیه‌ها سر بلند بیرون آمدن‌های مکرر از محک تجربه‌های عملی و تدقیق‌های نظری تجدیدنظر شده است. مراد از اعتبار نیز قرار داشتن حدس‌ها و نظریه‌ها در مسیر صدق و انطباق با واقع است.

آینده‌اندیشان بصیر، بر همین مبنای می‌کوشند، با بهره‌گیری از شیوه‌های هرچه کارآمدتر، درجه درست بودن حدس‌های خود را افزایش دهند و سناریوهای خود را در خصوص آینده‌هایی بیان کنند، که وقوع آنها دور از انتظار نباشد. به اصطلاح عقلا

1. tacit knowledge.

سناریوهایی درباره جهان‌های ممکن که از نزدیک‌ترین نسبت‌ها با جهان بالفعل کنونی برخوردار باشند. این سناریوها از پشتوانه دلایل مناسب و شواهد عینی برخوردارند.

راز اهمیت علوم انسانی

آینده‌ای که در این مقاله مورد نظر است، آینده علوم انسانی است. علوم انسانی چنانکه اشاره شد، در دنیای کنونی از اهمیت زیادی برخوردار است. در کشور ما نیز بسیاری از افراد به این دسته از علوم که حایز اهمیت است، توجه کرده‌اند. هرچند که احیاناً برای بسیاری از ایشان هنوز به درستی روشن نیست که چرا و به کدام علل یا دلایل علوم انسانی دارای اهمیت می‌باشند. اهمیت این نکته را می‌توان با نظر به توصیف‌ها و تجویزهایی که بعضاً از سوی نهادها و افراد صاحب نفوذ، در مورد علوم انسانی مطرح می‌شود، مشاهده کرد. به طور مثال در کشور ما برای شاخه‌ها و شعبه‌های فلسفه تحلیلی، نام بی‌معنا و نادرست «فلسفه‌های مضاف» انتخاب شده، گویی که فلسفه چیزی است که می‌تواند به چیز دیگر اضافه شود. نظیر در خانه یا دست حسن. این نامگذاری دقیقاً از بی‌اطلاعی نامگذاران از ماهیت این حوزه‌ها و رشته‌ها حکایت می‌کند. شاهد مثال دیگر بحث‌هایی است که اکنون در کشور بر سر «علم دینی و علم بومی» به راه افتاده و کسانی در تلاشند تا راه چگونگی دست‌یابی به این قبیل علوم را مشخص سازند. این تلاش‌ها نیز دلالت بر عدم آشنایی دقیق این تلاشگران از ماهیت آنچه که در جهان جدید «علم» نامیده می‌شود دارد.^۱

در مقالات دیگری که در باب علوم انسانی نوشته شده، در خصوص برخی از جهات اهمیت این دسته از علوم توضیحاتی ارائه شده است (پایا ۱۳۸۵، ب، ۱۳۸۴، ۱۳۸۳)، اما در اینجا بر جنبه‌ای که به نظر می‌رسد، برجسته‌ترین وجه از وجوه اهمیت این علوم باشد، تأکید و درنگ بیشتری شده است. چنین می‌نماید که علوم انسانی به اعتبار همین یک وجه خاص، اهمیتی به مراتب بیش از همه علوم دیگر پیدا می‌کنند تا

۱. در خصوص ممتنع بودن تولید علمی نظیر «فیزیک اسلامی» یا «شیمی اسلامی» و در خصوص تدقیق قلمرو صحیح آنچه که «علوم انسانی اسلامی» نام گرفته بنگرید به مقاله نگارنده با عنوان «ملاحظات نقادانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی» (پایا ۱۳۸۵) که برای کنگره ملی علوم انسانی: وضعیت امروز - چشم انداز فردا در اسفند ۱۳۸۵ برگزار می‌شود تهیه شده است.

آنجا که در غیاب علوم انسانی، همه علوم دیگر، چنانکه قدما می‌گفتند، به علم بنای آخور بدل می‌شوند.

جنبه‌ای که موجب امتیاز قاطع علوم انسانی نسبت به دیگر علوم می‌شود آن است که تنها در حیطه علوم انسانی است که می‌توان به معرفت‌های درجه دوم و بالاتر دست یافت. علوم دیگر، علوم مرتبه اولی و ناظر به جنبه‌ها و بخش‌هایی از طبیعت یا اجتماع هستند. علومی که در زمره علوم مرتبه دوم و بالاتر باشند، بلافاصله به مرتبه علوم انسانی ارتقا پیدا می‌کنند. البته از این سخن نباید چنین نتیجه گرفت که همه علوم انسانی صرفاً علومی از مرتبه دوم هستند. چنانکه گفته شد، علوم انسانی تنها علومی هستند که در میان آنها علوم مرتبه دوم و بالاتر یافت می‌شود. علوم مرتبه دوم و بالاتر چنانکه از نامشان برمی‌آید معرفت‌هایی هستند که موضوعشان از سنخ معرفت است. موضوع این علوم، همان علوم مرتبه اول هستند. به این ترتیب، فلسفه فیزیک، یک علم مرتبه دومی است، متعلق به حوزه علوم انسانی که موضوع آن یک معرفت مرتبه اولی یعنی فیزیک است، می‌باشد. موضوع فیزیک هم خواص ماده و انرژی است. به همین ترتیب، فلسفه علوم اجتماعی یا فلسفه سیاسی یا فلسفه اخلاق، علوم مرتبه دومی هستند که موضوعاتشان علوم مرتبه اولی، نظیر جامعه‌شناسی یا سیاست یا اخلاق است. موضوعات هر یک از علوم اخیر نیز روابط میان کنشگران و نحوه تعامل آنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی است. البته در میان علوم انسانی نیز برخی از رشته‌ها نظیر تاریخ یا جغرافیا یافت می‌شوند که در زمره معرفت‌های مرتبه اول جای دارند و موضوعاتشان از سنخ معرفت نیست، بلکه از سنخ رویدادها و حوادث یا امور مادی است.^۱

۱. در باب نظریه اصلی مطرح شده در این مقاله، یعنی این نکته که تنها در حوزه علوم انسانی است که می‌توان به معرفت‌های مرتبه دوم دست یافت و موضوع این قبیل معرفت‌ها، خود از سنخ معرفت است، می‌توان این شبهه را مطرح کرد که کسانی نظیر پیروان مکتب ادینبورو که در زمره مدافعان برنامه حداکثری برای جامعه‌شناسی علم *Strong Programme for the Sociology of Science* هستند، مدعی‌اند که جامعه‌شناسی معرفت و به تبع آن جامعه‌شناسی علم، نوعی علم مرتبه اولی در عداد فیزیک و شیمی است (بلور ۱۹۷۶، بارنز و شاپین ۱۹۷۹). با توجه به آنکه موضوع جامعه‌شناسی علم یا جامعه‌شناسی معرفت، از سنخ معرفت است، اگر مدعای اصحاب مکتب ادینبورو درست باشد، در آن صورت نظریه اصلی مطروحه در این مقاله با یک نمونه نقض جدی مواجه است.

اما درباره این شبهه باید توضیح داد که دیدگاه اصلی پیروان مکتب ادینبورو و دیگر گروه‌های جامعه‌شناس علم که مدعی بوده‌اند، حوزه تحقیقشان در زمره علوم مرتبه اول قرار دارد، دیدگاه قابل دفاعی نیست. این نوع رویکرد به معرفت‌های مرتبه دومی، زمانی قوت گرفت که ویلفرد ون اورمان کواپن، منطق‌دان مشهور آمریکایی در اواخر دهه ۱۹۶۰ اعلام کرد، فلسفه و معرفت‌شناسی در زمره علوم مرتبه اول هستند و همگی از سنخ علوم طبیعی *natural science* به شمار

از آنجا که علوم مرتبه دوم و بالاتر وظیفه ارزیابی نقادانه معرفت‌های مرتبه نخست را دارند، هر اندازه ابزار توصیف و تجویز آنها دقیق‌تر باشد، زمینه برای تحولات معرفتی مثبت در قلمرو علوم مرتبه اول و نیز رشد معرفت‌های مرتبه دوم و بالاتر هموارتر می‌شود. خدماتی که فیلسوفان علم در قرن بیستم به رشد موزون‌تر علم تجربی و نقد متافیزیک‌های غیر زاینده‌ای کردند، که زیست‌بوم معرفتی علوم مرتبه اول را حقیر و فقیر می‌کردند، از برجسته‌ترین کامیابی‌های بشر در تاریخ اندیشه به شمار می‌آید.

در غیاب علوم انسانی کارآمد و توانمند، علوم مرتبه اول، خواه در حوزه علوم فیزیکی، خواه علوم زیستی، خواه علوم اجتماعی و خواه برخی از علوم انسانی مرتبه اول، نظیر: تاریخ یا جغرافیا، به مرتبه تکنولوژی تنزل پیدا می‌کنند. یعنی صرفاً به ابزاری برای رفع نیازهای عمدتاً غیر معرفتی^۱ انسان‌ها بدل می‌شوند. تکنولوژی‌ها از هر سنخ که باشند، خواه تکنولوژی‌های فیزیکی و زیستی، خواه تکنولوژی‌های اجتماعی، ابزاری‌هایی برای کنترل و ماشین‌هایی برای رفع نیازهای متنوع آدمیان هستند (پایا ۱۳۸۵ ج). به عنوان مثال، دموکراسی ماشینی است، برای تمشیت امور اجتماعی و سیاسی در جوامع (پایا ۲۰۰۷ ب). هواپیما دستگاه یا ماشینی است، برای رفع نیاز به پیمودن مسافت‌های طولانی در زمان‌های نسبتاً کوتاه. تیغ جراح، ماشینی است برای رفع نیاز مربوط به جنبه‌های زیستی زندگی انسان؛ مثلاً برای برداشتن غده‌ای که سلامت شخص را به خطر انداخته یا زیباسازی بینی‌ای که زندگی اجتماعی شخص را با مشکل روبه‌رو ساخته.

ماشین‌ها و تکنولوژی‌ها هر چند عمری به درازی عمر خود آدمی یا حتی شبه‌انسان‌های هوشمند (نظیر شمپانزه‌ها یا نئاندرتال‌ها) دارند، به اعتبار ابزار بودن، همچون تیغی دو دم

می‌آیند (کواین ۱۹۶۹). اما فلاسفه علم و معرفت‌شناسان با براهین دقیق مبرهن ساختند که نظر کواین نادرست است. کواین در آغاز دهه ۱۹۹۰ از دیدگاه قبلی خود عدول کرد و اذعان نمود که فلسفه و معرفت‌شناسی را نمی‌توان به علوم طبیعی تحویل کرد (کواین ۱۹۹۲). اما رویکرد کواین که به ناتورالیسم شهرت پیدا کرد تا مدت‌ها بعد همچنان در میان بسیاری از نویسندگان در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی رواج داشت. در مورد مدعای مکتب ادینبورو نیز فلاسفه علم روشن ساخته‌اند که آموزه‌های اصلی این مکتب دارای تعارض درونی است و مجموعه آنها کل منسجمی را تشکیل نمی‌دهند و پذیرش همزمان این آموزه‌ها به یافته‌های تناقض‌آمیز منجر می‌شود. فلاسفه علم هم‌چنین روشن ساخته‌اند که جامعه‌شناسی معرفت و جامعه‌شناسی علم، نظیر هر معرفت مرتبه دومی واجد جنبه‌های تجویزی و نرماتیو است و این جنبه‌ای است که هیچ یک از علوم مرتبه اول واجد آن نیست. در این خصوص به عنوان نمونه بنگرید به (لائودان ۱۹۸۱).

1. non-cognitive

هستند. در غیاب بصیرت لازم برای به کارگیری آنها، این ابزارها، صرف‌نظر از درجه پیچیدگی‌شان، به بلای جان آدمیان و دیگر موجودات زنده بدل می‌شوند. هرچه درجه پیچیدگی ابزارهای تکنولوژیک بیشتر و بصیرت به کارگیرندگان آنها کم‌تر، خطراتی که از رهگذر کاربرد آنها پدیدار می‌شود، افزون‌تر. نگارنده در تألیفی دیگر در این خصوص به تفصیل بحث کرده است که در هیچ دورانی در طول تاریخ زندگی بشر بر روی کره خاک، خطری که از رهگذر رشد فناوری‌ها، حیات انسان و دیگر جانداران و موجودیت سیاره زادگاه انسان را تهدید می‌کند تا این اندازه که در زمانه کنونی شاهد آن هستیم جدی و سنگین نبوده است. اینکه شماری از متفکران جوامع جدید را جوامع هم‌آغوش با خطر^۱ نام داده‌اند، تأکیدی بر همین واقعیت است (همان).

در قلمرو فلسفه تکنولوژی که خود یکی از شعب علوم انسانی است، فیلسوفان تکنولوژی به خوبی توضیح می‌دهند که همه تکنولوژی‌ها و ماشین‌ها، از هر سنخ که باشند، دارای توان‌ها و کارکردهای بالفعل هستند. دامنه تأثیر این توان‌ها با یکدیگر البته یکسان نیست. در عین حال، هر تکنولوژی و ماشین دارای یک سلسله توان‌ها و کارکردهای بالقوه نیز هست (همان).

با شواهد عینی، آنچه که از آن با عنوان تکنولوژی‌های نو یاد می‌شود، نظیر نانو تکنولوژی یا فناوری اطلاعات و یا فناوری‌های زیستی از حیث توانایی‌های بالفعل و بالقوه قابل قیاس با هیچ یک از فناوری‌های متعارف و کلاسیک گذشته نیستند. آنچه که ابعاد خطر را بیش از پیش گسترده ساخته، آن است که همه فناوری‌های جدید، برخلاف بسیاری از فناوری‌های قدیمی‌تر، تا حد بسیار زیادی از خصلت همگرایی و ترکیب با یکدیگر برخوردارند. معنای این سخن آن است که توانایی‌های بالفعل و بالقوه این فناوری‌ها در ترکیب با یکدیگر به شیوه‌ای تصاعدی ظرفیت‌های به مراتب گسترده‌تر و قدرتمندتر از ظرفیت تک تک این فناوری‌ها به وجود می‌آورند.

توانایی‌های بالقوه و بالفعل فناوری‌های جدید تا بدان حد است که به گفته بسیاری از محققان صاحب نظر، بر ساختن انواع آینده‌های محتمل برای بشر امروز کار آسانی است و تنها مانعی که در این مسیر وجود دارد، فقدان تخیل‌های

1. risk societies

پردامنه و غنی است، نه کمبود ظرفیت‌های فنی و عملی (همان). کسانی که در حوزه آینده‌اندیشی به فعالیت اشتغال دارند، دائم کوشش می‌کنند، در حد امکان، این‌گونه سناریوها را با توجه به ظرفیت‌هایی که از فناوری‌ها دریافته‌اند، بسازند. این سناریوها ممکن است، در نظر کسانی که با ظرایف فناوری‌های جدید آشنا نیستند، غریب یا غیر واقع‌بینانه بنماید. اما آگاهان به خوبی می‌دانند که فناوری‌های نو با شتاب در حال درنوردیدن مرزهایی هستند که در گذشته به کلی غیرممکن می‌نمود.

در اواخر قرن نوزدهم (۱۸۹۵) و زمانی که رونتگن بر حسب تصادف و به مدد بخت و اقبال مناسب، موفق به شناسایی تأثیر پرتو ایکس بر روی اشیا شد، به تدریج راه برای بهره‌گیری از توانایی این پرتو در خدمت تحقیقات پزشکی و پس از آن مداوای بیماران هموار شد. نخستین تصاویر ایکس از بدن بیماران که ظاهراً چیزی نبود، جز مجموعه‌ای از سایه روشن‌های سیاه و خاکستری، به تدریج همان‌گونه که باستان‌شناسان از خطوط هیروگلیف رازگشایی کردند، کشف رمز شدند و در زمانی نه چندان طولانی، متخصصان رادیولوژی موفق شدند در قرائت این تصاویر و پی‌بردن به علل بیماریها مهارت تمام به دست آورند. هم‌اکنون، تحولی در ابعادی به مراتب گسترده‌تر به مدد دستگاه‌های اسکن‌کننده مغز آدمی، در راستای قرائت افکار و اندیشه‌های او در جریان است. محققان زیست‌عصب‌شناس کنونی، درست همانند نخستین رادیولوژیست‌هایی که در تلاش کشف رمز از تصاویر سیاه و سفید پرتو ایکس بودند، سرگرم فراگیری راز قرائت تصاویری هستند که از نحوه عمل مغز آدمیان، در حالات گوناگون تهیه می‌کنند. زمانی در گذشته چنین تصور می‌شد که شناسایی اندیشه آدمیان تنها در توان اولیاء الله است. اما اکنون فناوری‌های پیشرفته، در حال تبدیل این توانایی به امری همگانی هستند (همان).

سناریوی جهانی که در آن همه چیز آدمیان، از پیکر طبیعی‌شان گرفته تا اندیشه‌ها و افکار و آمال و آرزوهای آن‌ها، عریان و در عرصه عمومی پیش روی همگان قرار دارد، به هیچ روی سناریویی دور از ذهن و خیال‌پردازانه نیست. هم‌اکنون بسیاری از جنبه‌های چنین جهانی، عملاً تحقق یافته است. دوربین‌هایی که با امواجی در بخش‌های مختلف طیف الکترومغناطیس، مثلاً تراهرتز،^۱ کار می‌کنند، امکان رویت تصاویر

1. Tera Hertz

اشخاص و چیزها را از ورای البسه و موانع طبیعی نظیر دیوارها نیز فراهم ساخته‌اند. می‌توان جنبه‌ها و جهات متعدد دیگری را با توجه به ظرفیت‌های فناوری‌های جدید به این تصویر تازه از جهان اضافه کرد. به عنوان مثال، جهانی که در آن روبات‌ها همپای آدمیان فعالیت می‌کنند و با انسان به رقابت برمی‌خیزند. جهانی که با تغییر ژن‌ها می‌توان در زمینه‌های مختلف، ابرانسان و نابغه تولید کرد، کسانی که در ورزش، علوم یا مهارت‌های گوناگون فرسنگ‌ها از دیگران پیش‌ترند.

ملاحظات در باب آینده علوم انسانی در ایران

غرض گفتار حاضر، ترسیم سناریوهای علمی آینده نیست، بلکه تأکید بر این نکته است که در غیاب علوم انسانی کارآمد و توانا که از ظرفیت‌های عقلانی و نقادانه در بالاترین حد برخوردار باشند، ارایه طریق مناسب به افراد و کسانی که به فناوری‌ها تسلط دارند و قدرت زیادی در اختیارشان است، دشوار یا غیرممکن خواهد بود.

با توجه به آنچه که به اختصار، در خصوص دو جزء از سه جزء عنوان اصلی این گفتار گفته شد، اکنون می‌توان به جزء سوم آن توجه کرد و به اجمال به ذکر یکی دو نکته درباره «آینده علوم انسانی در ایران» پرداخت.

در بحث از آینده هر علم، خواه علوم مرتبه اول، خواه علوم مرتبه دوم و بالاتر، باید دو حوزه مربوط به جنبه‌های درونی علم مورد نظر را از جنبه‌های بیرونی آن تفکیک کرد. جنبه‌های درونی ناظر به گفت‌وگویی است که در درون هر علم و با توجه به مسایل و ساختارهای نظری و آموزه‌های روش‌شناختی مطرح می‌شود. در اینجا بحث اصلی بر سر تناسب میان دلایل و شواهد از یکسو و دعاوی از سوی دیگر است.

جنبه‌های بیرونی، راجع به همه علل و عواملی است که از ورای ساختارهای نظری و ارتباطات میان دلایل و دعاوی، بر رفتار دانشمندان و جامعه علمی تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال، همه آنچه که امکانات مربوط به تأمین بودجه، یا مکان مناسب برای انجام تحقیقات، یا دوستی و نزدیکی میان محققان یا به عکس نقار و دشمنی میان آنان، یا تأثیر ایدئولوژی‌ها و سیاست‌ها و نظایر آن ارتباط پیدا می‌کند در زمره جنبه‌های بیرونی است. در خصوص انبوه جنبه‌های بیرونی، مربوط به آینده علوم انسانی، می‌توان، برای مقصودی که در این گفتار کوتاه دنبال می‌شود، به چند نکته اصلی انگشت گذارد.

نخستین نکته‌ای که در این زمینه باید مورد توجه قرار داد، آن است که به اعتبار تحولاتی که عمدتاً به واسطه کاربرد فناوری‌ها در حال ظهور است، دامنه ارتباطات و تعاملات بین‌المللی، روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شود. مثال دهکده جهانی که زمانی یک مدل آینده‌اندیشانه بود، اکنون با سرعت در حال تحقق است. در چنین شرایطی، سخن گفتن از آینده علوم انسانی در ایران، بدون توجه به موقعیت این علوم در جهان و نیز بدون توجه به موقعیت ایران در جامعه جهانی، وجه چندانی نخواهد داشت. از یکسو تحولات معرفتی اقتضا می‌کند، حاملان علوم انسانی در ایران خود را با پیشرفت‌های جهانی هماهنگ سازند و از سوی دیگر، با توجه به آنکه در جهانی که با سرعت به سمت یکپارچه شدن به پیش می‌رود، مسایل نیز صبغه جهانی و فراگیر پیدا می‌کنند، این امکان پدید می‌آید که راه‌حل‌های پیشنهاد شده از جانب اندیشه‌وران محلی و منطقه‌ای، در صورتی که از قوت و انسجام درونی برخوردار باشد، مقبولیت عام و بین‌المللی پیدا می‌کند. به این ترتیب، حاملان علوم انسانی در ایران باید، در عین آنکه در صدد یافتن راه‌حل برای مسایل بومی هستند، به عرصه‌های جهانی نیز نظر داشته باشند و در مواجهه با چالش‌هایی که خانواده بزرگ بشری را مورد تهدید قرار می‌دهد، مقابله کنند.

نکته مهم دیگری که در خصوص آینده علوم انسانی در ایران باید در نظر داشت، آن است که اهمیت علوم انسانی، چنانکه اشاره شد، ناظر به شأن نقادانه مرتبه دومی آنهاست. اما حاملان این علوم، تنها در صورتی می‌توانند علمی را که نمایندگان آن محسوب می‌شوند، به سطح شایسته‌ای از توانایی و کارآمدی ارتقا دهند که از علوم مرتبه اول نیز اطلاع کافی و مناسبی داشته باشند. اما درخصوص این آشنایی و اطلاع نیز می‌باید به ظرافت مسأله توجه داشت. واقعیت این است که در چند دهه اخیر و با تغییر پارادایم مکانیستی - اتمیستی حاکم بر علم، از دوران انقلاب علمی در قرن هفدهم تا اواسط دومین نیمه قرن بیستم، ارتباط میان شاخه‌های مختلف علوم مرتبه اول به مراتب پررنگ‌تر و قوت‌مندتر از گذشته شده است. در حالی که، در پارادایم گذشته تحقیقات علمی در رشته‌های مختلف در بخش‌های جدا از هم ترویج و تشویق می‌شد، در پارادایم جدید بر ارتباط میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای تأکید می‌شود. از رهگذر این ارتباطات جدید نیز بهره‌های فراوان علمی و فناورانه حاصل شده است. اما معنای این

تحول جدید برای حاملان علوم انسانی آن است که در آشنا ساختن خود با معرفت‌های مرتبه اول باید، توجه داشته باشند که کار از گذشته دشوارتر شده و اگر به عنوان مثال، در گذشته تنها آشنایی با یک حوزه مرتبه اولی برای بحث‌های مرتبه دومی کفایت می‌کرد، اکنون شناخت از چند حوزه مختلف برای تحقق بخشیدن به رشد موزون یک نگاه مرتبه دومی ضروری است.

کانت در بسط مدل خود، در خصوص توانایی‌های ادراکی آدمی، ساختاری را پیشنهاد کرده بود که بر اساس آن، فهم هر انسان مجهز به شماری از مقولات بود و از تعامل میان این مقولات با داده‌های حسی و تجربی، شناخت حاصل می‌شد. کانت عبارت مشهوری دارد که می‌توان از آن برای توضیح رابطه میان علوم انسانی و علوم مرتبه اول مدد گرفت. کانت متذکر شده بود که مقولات فهمی بدون داده‌های حسی تهی هستند و داده‌های حسی بدون مقولات فهمی نابینا.^۱ می‌توان این سخن را با اندکی تسامح در مورد دو گروه علوم انسانی و علوم مرتبه اول تکرار کرد. بدون علوم انسانی، علوم مرتبه اول، نابینا خواهند بود و نمی‌توانند مسیر مناسب پیشرفت را شناسایی کنند. اما بدون علوم مرتبه اول، علوم مرتبه دوم نیز تهی خواهند بود. به عبارت دیگر، آن دسته از حاملان علوم انسانی که با علوم مرتبه اول، به توضیحی که داده شد، آشنایی نداشته باشند، عملاً از ارایه هر نوع کمک به این علوم ناتوان خواهند بود.

بر این اساس می‌توان تأکید کرد که یکی از تحولاتی که در آینده باید در حوزه علوم انسانی در ایران صورت پذیرد، آشنا شدن جدی حاملان این علوم، اعم از اساتید و دانشجویان، با علوم مرتبه اول است.

نکته‌ای که در بالا بدان اشاره شد، در عین حال، جنبه دیگری از سناریوی آینده علوم انسانی در ایران را نیز روشن می‌سازد. در گذشته، بر مبنای برخی از آموزه‌های شماری از متفکران اروپایی، این تلقی در میان برخی از حاملان علوم انسانی رسوخ یافته بود که علوم انسانی و اجتماعی تافته‌هایی جدا بافته از علوم دیگر هستند و نمی‌توانند از دستاوردهای آنها بهره بگیرند. اما تحولات تازه معرفتی نشان داده که علوم اجتماعی و نیز آن بخش از علوم انسانی که در زمره معارف مرتبه اول هستند، با دیگر علوم مرتبه اول یعنی علوم فیزیکی و زیستی، ارتباطی وثیق و مستحکم دارند و به این

۱. برای آشنایی با آراء کانت بنگرید به کانت نوشته راجر اسکروتون، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

اعتبار می‌توانند از دستاوردهای آنها در همه حوزه‌ها و از جمله روش‌شناسی بهره‌مند شوند و از دستاوردهای خود، به این علوم بهره‌برسانند. این نکته به طریق اولی در خصوص علوم انسانی مرتبه دوم، ناظر به علوم مرتبه اول در قلمروهای مختلف صادق است و رشته‌های مختلف علوم انسانی مرتبه دوم می‌توانند و باید با یکدیگر ارتباط و تبادل گسترده داشته باشند.

تعامل سازنده میان دولت، جامعه علمی، بخش خصوصی و حیطة عمومی نیز از دیگر جنبه‌های بیرونی است که می‌تواند تأثیر قاطعی بر شکل‌گیری موزون علوم انسانی در ایران داشته باشد (پایا ۱۳۸۵ ج).

می‌توان این فهرست را همچنان بسط داد، اما از آنجا که در مقالات دیگری که عناوین برخی از آنها در کتابنامه آمده، در این خصوص به تفصیل بیشتر بحث کرده‌ام بحث را با ذکر نکته‌ای از یک آینده‌شناس انگلیسی به نام جیمز مارتین به پایان می‌برم.

پروفیسور جیمز مارتین، استاد رشته کامپیوتر و الکترونیک است و با وجود آن که در خانواده‌ای تهیدست پرورش پیدا کرد، به مدد دانش خود موفق شد، به یکی از ثروتمندترین کارآفرینان در سطح بین‌المللی بدل شود. این محقق چند سال پیش با اعطای مبلغ صد میلیون پوند به دانشگاه آکسفورد، مرکزی را برای آینده‌اندیشی در این دانشگاه بنیاد گذارد. این مرکز که نام خود او بر آن نهاده شده، با بهره‌گیری از شماری از برجسته‌ترین صاحب‌نظران جهانی در عرصه‌های گوناگون از جمله، آینده‌تمدن بشری به آینده‌اندیشی سرگرم است.

جیمز مارتین در مقاله‌ای در تازه‌ترین شماره نشریه *The Futurist* (جیمز مارتین، ۲۰۰۷) ضمن برشمردن ۱۷ چالش اصلی آینده، بر این نکته تأکید کرده که ازدیاد ظرفیت‌های ادراکی ابنا بشر و تقویت توانایی‌های معرفتی به شیوه‌ای بهینه که منجر به بالا بردن شانس بقای زیست‌بوم زمین و ساکنان آن شود، از جمله مهم‌ترین مسؤولیت‌هایی است که پیش روی شهروندان جهان قرار دارد. به نظر می‌رسد، در میان این شهروندان، حاملان باکفایت علوم انسانی، که به یک اعتبار جا پای پیامبران گذارده‌اند و رسالت رهبری نظری جوامع را بر عهده دارند، شایسته‌ترین نمایندگان برای تحقق این هدف باشند.

فهرست منابع و مآخذ

- پایا، علی. «ملاحظات انتقادی در باب آینده‌اندیشی در حوزه علوم و فناوری‌های نوپدید و رویکردهای معطوف به توسعه» مقاله ارائه شده در همایش بین‌المللی آینده‌پژوهی، فناوری و چشم‌انداز توسعه تا امروز، تهران: دانشگاه امیرکبیر، ۱-۴ خرداد ۱۳۸۵ الف.
- . دانشگاه، تفکر علمی، نوآوری، و حیطه عمومی، تهران: دفتر مطالعات فرهنگی وزارت علوم، فناوری و تحقیقات، ۱۳۸۵ ب.
- . دو رساله در باب فرهنگ، فناوری و اخلاق. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۵ ج.
- . «ملاحظات نقادانه درباره دو مفهوم علم دینی و علم بومی» مقاله تهیه شده برای کنگره ملی علوم انسانی: وضعیت امروز - چشم‌انداز فردا، ۲۲-۲۴ اسفند ۱۳۸۵ (پایا ۱۳۸۵ د).
- . «ملاحظات شتابزده در خصوص برخی از موانع رشد علوم انسانی در ایران»، *خبرنامه تحقیقات و فناوری*، شماره شش، دوشنبه ۲۸ آذرماه ۱۳۸۴.
- . «موانع پیشرفت علوم انسانی در ایران»، *نامه آموزش عالی*، مجلد اول، شماره ۷، آذرماه ۱۳۸۳.
- پایا، علی و حسین راغفر (ویراستاران ارشد). *معرفت‌شناسی و روش‌شناسی آینده‌شناسی: مجموعه مقالات نخستین کارگاه آینده‌اندیشی*، تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور و مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۸۳ الف.
- . *آینده‌اندیشی و مطالعات فرهنگی: مجموعه مقالات دومین کارگاه آینده‌اندیشی*، تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور و مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۸۳ ب.
- توسعه فردا، گروه آینده‌اندیشی. *روش‌های آینده‌نگاری تکنولوژی*، تهران: بنیاد توسعه فردا، ۱۳۸۴.
- ناظمی، امیر و روح‌الله قدیری: *آینده‌نگاری تکنولوژی*، تهران: مرکز صنایع نوین، ۱۳۸۵.

- Barnes, Barry and Steve Shapin (eds.). *Natural Order: Historical Studies of Scientific Culture*, London: Sage Publications, 1979.
- Bloor, David. *Knowledge and Social Imagery*, London: Routledge and Kegan Paul, 1976.
- Laudan, Larry. "The Pseudo-Science of Science," *Philosophy of the Social Sciences*, Vol.11, 1981. pp.173-198.
- Martin, James. "The 17 Great Challenges of the Twenty-First Century," *The Futurist*, January-February 2007, pp.20-24.
- Masterman, Margaret. "The nature of a Paradigm," in *Criticism and the Growth of Knowledge*, edited by: I. Lakatos & A. Musgrave, Cambridge: Cambridge University Press, 1970.
- Quine, Willard Van Orman. 'Epistemology Naturalized', in *Ontological Relativity & Other Essays*, New York: Columbia University Press, 1969.
- *Pursuit of Truth*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1992.
- Paya, Ali. "The Future of the Futures Studies in Iran," *Futures*, 2007a.
- "Islamic Democracy: A Valid Concept or an Oxymoron?" in Ali Paya and John Esposito (eds.), *Iraq, Democracy and the Future of the Muslim World*, London and New York: Oxford University Press, 2007b.